

باسمه تعالی

- ۱..... **مشتق**
- ۱..... **ادله قائلین به وضع مشتقات برای اخص**
- ۱..... بررسی دلیل تبادر.....
- ۲..... احتمال حاقی نبودن انسباق.....
- ۲..... جواب از اشکال ظهور انصرافی بودن تبادر.....
- ۳..... جواب اول: صرف استبعاد مضر نیست.....
- ۳..... جواب دوم: کثرت استعمال در موارد انقضاء نه در موارد منقضی.....
- ۳..... نکته عبارتی مرحوم آخوند.....

موضوع: بررسی ادله / مشتق / مقدمات علم اصول

خلاصه مباحث گذشته:

بحث در مورد وضع مشتقات بود که آیا مشتقات برای اعم از متلبس به مبدا فی الحال و منقضی عنه المبدا وضع شده است یا برای خصوص متلبس به مبدا وضع شده است و در غیر آن اگر استعمال شود مجاز است. این بحث مقدماتی داشت که بیان شد و نوبت به ادله رسید که در جلسه قبل مقداری از ادله بحث شد و در این جلسه به بررسی دلیل تبادری که مرحوم آخوند ارائه کرده است وادعا کرده است که تبادر دال بر وضع مشتقات در خصوص ما تلبس به مبدا است، پرداخته میشود.

مشتق

ادله قائلین به وضع مشتقات برای اخص

بررسی دلیل تبادر

بحث در ادله قائلین به وضع برای اخص بود(منظور از اخص در این بحث قول کسانی است که که قائل به وضع مشتقات برای خصوص ذاتی است که متلبس به مبدا فی الحال است) و مرحوم آخوند به تبع مشهور فرموده است 'مشتق برای خصوص متلبس به مبدا فی الحال وضع شده است دلیل اول ایشان تبادر بود که مثلاً وقتی گفته میشود عالمی نزد من آمد لفظ عالم

۱ کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج ۱، ص ۴۷.

انسباق به کسی دارد که فی الحال متلبس به مبدا است و ذاتی که یک زمانی متلبس به مبدا بود است و الان از او منقضی شده است به ذهن نماید همان طوری که ذاتی که در آینده میخواهد متلبس به مبدا بشود به ذهن نمیآید.

احتمال حاقی نبودن انسباق

اشکالی که به همه ی تبادر ها وجود دارد و از جمله بر این تبادر وارد است این است که از کجا معلوم که این انسباق از حاق لفظ باشد ممکن است این تبادر از کثرت استعمال به وجود آمده باشد و ظهور انصرافی باشد(نه ظهور وضعی که منشاس تبادر از حاق لفظ باشد) مثلاً اطلاق کلمه عالم انصراف به متلبس به مبدا دارد. یعنی درعین حال که هیئت فاعل برای اعم، وضع شده اما به خصوص متلبس به خاطر کثرت استعمال «انصراف» دارد.

نکته:

جواب از اشکال ظهور انصرافی بودن تبادر

این ظهور حتما ظهور حاقی و وضعی است زیرا ظهور انصرافی منشاس کثرت استعمال است و در موارد انقضاء مبدا، کثرت استعمال وجود دارد (اگر از متلبس به مبدا بیشتر نباشد) مشتقاتی که از حدث ها خبر میدهند نه از صفت ها، غالباً از حال انقضاء خبر میدهند فلذا نمیتوان گفت که در ذاتی که متلبس به مبدا است، انسباقش انصرافی است.

این جواب موجب به وجود آمدن اشکال دیگری شده است و آن عبارت است از اینکه اگر در موارد انقضاء استعمال زیاد است باید مشتق برای اعم وضع شده باشد زیرا اگر برای اخص وضع شده باشد کثرت مجاز رخ میدهد و کثر مجاز خلاف حکمت وضع است زیرا حکمت وضع تقلیل مجاز و فهماندن معنا بدون قرینه است

به عبارت دیگر: مرحوم آخوند از طرفی مشتق را در خصوص متلبس، حقیقت می داند و از طرفی می گوید مشتق در مورد انقضاء، کثرت استعمال دارد و استعمال مشتق را هم در مورد انقضاء، مجاز می داند یعنی نتیجه کلام شما این است که کثیری از استعمالات مشتق، مجازی است - چون در مورد انقضاء کثرت استعمال دارد - و از طرفی هم مشتق را در مورد انقضاء، مجاز می داند پس لازمه کلام مرحوم آخوند این است که:

کثیری از موارد استعمال مشتق مجاز باشد و «هذا بعید» و این مطلب با حکمت وضع سازش ندارد زیرا:

واضع، مشتق - و سایر الفاظ - را وضع نموده تا مانع استعمالات محتاج به قرینه شود اما شما ادعا می کنید که کثیری از موارد استعمال مشتق و یا اکثر موارد آن، مجاز است بلکه مناسب بود که واضع، مشتق را برای اعم، وضع کند تا استعمالات مجازی محتاج به قرینه نباشند.

جواب اول: صرف استبعاد مضر نیست

مرحوم آخوند میفرماید: این ادعا مجرد استبعاد است یعنی میگوید که بعید است که لفظ برای اخص وضع شده باشد با اینکه کثرت استعمال برای موارد انقضاء وجود دارد در حالی که صرف استبعاد که مضر نیست با اینکه ادله بر خلاف وضع مشتق برای اعم داشته باشیم. البته مرحوم آخوند نکته بحث را حل نکرده است که چرا وضع برای اخص با حکمت وضع سازگاری ندارد. حل این نکته این است که حکمت وضع این است که مستعملین بتوانند معانی را با الفاظ برسانند حال این رساندن یا با معانی حقیقی و بدون قرینه باشد یا با مجاز گویی باشد و این طور نیست که حکمت وضع رساندن معانی به وسیله معانی حقیقی و بدون قرینه باشد بلکه حکمت وضع تسهیل در رساندن معنا است.

شاهد این مطلب این است که مستشکل نیز اعتراف دارد که در بعضی موارد کثرت استعمال وجود دارد ولی وضعی نیست فلذا اگر خلاف حکمت وضع است باید در همه جا خلاف حکمت وضع باشد و یک مورد هم استثنا بردار نیست. پس تحلیل مطلب این است که حکمت وضع این است که معنا رسیده شود حال یا با معنای حقیقی و بدون قرینه و یا این وضع مقدمه باشد که با معنای مجازی معنا رسانده شود.

جواب دوم: کثرت استعمال در موارد انقضاء نه در موارد منقضي

از وضع مشتق برای اخص اصلاً کثرت مجاز لازم نمیآید زیرا مواردی که فکر میشود کثرت استعمال وجود دارد، در موارد انقضاء است و در موارد منقضي کثرت استعمال نیست یعنی در جایی که مبدا منقضي شده است و استعمال صورت میگیرد به لحاظ حال تلبس بوده است مثلاً وقتی گفته میشود جائی عالمها به لحاظ همان زمانی است که متلبس به مبدا بوده است و این نوع موارد کثرت استعمال دارند نه استعمال در منقضي کثرت داشته باشد. توضیح مطلب در بیان نکته عبارتی مرحوم آخوند خواهد آمد

نکته عبارتی مرحوم آخوند

مرحوم آخوند در اینجا یک مقدمه ای اضافه کرده است که دارای اغماض است و پاسخ دوم مصنف را ضمن دو مثال بیان می‌کنیم گاهی اوقات متکلمی خبری را به این صورت بیان نموده «جاء الضارب»، «مجيء زيد»، یک روز قبل واقع شده، تلبس ضارب به ضرب، دو روز قبل بوده لکن مخبر چنین گفته «جاء الضارب».

۱ کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج ۱، ص ۴۷.

۲ کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج ۱، ص ۴۷.

عبارت مذکور، یک جمله است اما آن را به دو نحو ممکن است معنا کرد که طبق یک معنا استعمالش مجاز و طبق معنای دیگر با اینکه «ضارب» در مورد منقضي استعمال شده اما حقیقت است:

الف: آیا متکلم در صدد بیان این مطلب بوده که: زیدی که در حال مجیء، عنوان ضارب داشت به منزل ما آمد یعنی بر زید در یک لحظه، عنوان «جائی» و عنوان «ضارب» - به لحاظ اینکه دو روز قبل، متصف به ضرب بوده - منطبق می‌باشد.

اگر جمله مزبور را چنین معنا کنیم استعمال مشتق در منقضي و مجاز است زیرا ضرب، دو روز قبل، واقع شده و عنوان ضارب را در حال مجیء بر او منطبق کرده‌ایم یعنی «جاء الذی هو ضارب فی حال مجیئه».

ب: اگر جمله مذکور را به این نحو، معنا کنیم «جاءنی الذی کان ضارباً قبل مجیئه» یعنی عنوان ضارب را به لحاظ یک روز قبل از مجیء بر او تطبیق کنیم - به لحاظ حالی که تلبس به ضرب داشته - در این صورت، استعمال مشتق در مورد انقضاء هست اما عنوان مجازیّت ندارد و از نظر بحث ما، او متلبس به مبدأ فی الحال است زیرا مقصود از «حال»، حال «نطق و تکلم» یا حال مجیء که در عبارت مذکور، ذکر شده نیست بلکه مقصود آن حالی است که نسبت و جری، تحقق پیدا کرده و حال جری و انتساب، همان حال تلبس به ضرب است.

خلاصه: جمله «جاء الضارب» و «جاء الشارب» را به دو نحو می‌توان معنا کرد که در یک صورت، استعمال «ضارب» مجازی و در حالت دیگر، حقیقی است.

بله کسی که مشتق را در اعم، حقیقت می‌داند، انگیزه‌ای ندارد که جمله مذکور را به دو نحو معنا کند بلکه او در همان هنگام مجیء هم عنوان «ضارب» را حقیقتاً بر زید منطبق می‌کند ولی ما که مشتق را در خصوص متلبس، حقیقت و در منقضي، مجاز می‌دانیم چه داعی داریم که جمله مزبور را بر معنای «مجازی» حمل کنیم. وقتی امر، دائر بین حقیقت و مجاز است و می‌توان معنای حقیقی لفظ را اراده کرد، وجهی ندارد که کلام را بر معنای مجازی، حمل نمائیم.

البته گاهی چاره‌ای نیست جز اینکه کلام را بر معنای مجازی حمل نمود مانند جمله «رأیت اسدا یرمی» اما در دوران امر، بین حقیقت و مجاز با امکان اراده معنای حقیقی انگیزه‌ای نداریم که آن را بر معنای مجازی حمل کنیم.

و بالجمله کثرة الاستعمال فی حال الانقضاء يمنع عن دعوی انساب خصوص حال التلبس من الإطلاق إذ مع عموم المعنی و قابلیة کونه حقیقة فی المورد و لو بالانطباق لا وجه لملاحظة حالة أخرى كما لا يخفى بخلاف ما إذا لم یکن له العموم فإن استعماله حينئذ مجازاً بلحاظ حال الانقضاء و إن کان ممکناً إلا أنه لما کان بلحاظ حال التلبس علی نحو الحقیقة بمکان من الإمكان فلا وجه لاستعماله و جریه علی الذات مجازاً و بالعناية و ملاحظة العلاقة و هذا غیر استعمال اللفظ فیما لا یصح استعماله فی حقیقة كما لا یخفی فافهم.

بنا بر آنچه گفتیم اگر جمله «جاء الضارب» را به نحو مذکور، معنا کنیم دارای دو عنوان هست هم کثرت استعمال در مورد انقضاء دارد و درعین حال استعمالش هم حقیقی است نه مجازی زیرا قبلاً بیان کردیم که جمله «جاءنی الذی کان ضارباً قبل مجیئه» هم حقیقت است زیرا استعمال «ضارب» به لحاظ همان حال تلبس و اتّصاف به ضرب است پس منافاتی ندارد که: هم کثرت استعمال در مورد انقضاء ادّعا کنیم و هم مستلزم مجاز نباشد به اعتبار این که جمله «جاء الضارب» که دارای دو احتمال هست، به صورت مذکور، معنا کنیم.